



همسرشت کردن باطن انسان با باطن دین لازمه کسب معرفت عرفانی است

عرفان عبارت از باطن دین و معرفت عرفانی، رسیدن به باطن دین است و تهذیب نفس که روش دستیابی به چنین معرفتی است، عبارت از هماهنگ و همسرخ کردن باطن وجود خود با باطن دین است و تا زمانی که این همسرشتی حاصل نشود، آن معرفت به دست نخواهد آمد.

عرفان عبارت از باطن دین و معرفت عرفانی، رسیدن به باطن دین است و تهذیب نفس که روش دستیابی به چنین معرفتی است، عبارت از هماهنگ و همسرخ کردن باطن وجود خود با باطن دین است و تا زمانی که این همسرشتی حاصل نشود، آن معرفت به دست نخواهد آمد.

محمد فنایی اشکوری، عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) در نخستین نشست از سلسله نشست‌های «سومین جشنواره ملی مطالعات قرآنی دانشجویان کشور» با عنوان «مبانی و ماهیت عرفان اسلامی»، پس از بررسی لفظی و واژه‌شناختی مفهوم عرفان، به بررسی معنای اصطلاحی آن پرداخت و اظهار کرد: عرفان معرفت غیرحسی است؛ منظور از عرفان شناختن است، اما نه شناخت حسی(با حواس پنج‌گانه ظاهری). بنابراین ادراکات حسی روزمره و نیز دانش‌های تجربی ما عرفان نیست، چون آن‌ها نیز از راه علم طبیعی و حواس مسلح یا غیرمسلح(ترکیب مشاهده و تفکر) حاصل می‌شوند.

عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) همچنین عرفان را معرفت غیرعقلی خواند و ادامه داد: غیرعقلی در اینجا به معنای نامعقول نیست؛ بلکه به این معناست که از راه تعقل حاصل نمی‌شود و راه تحصیل این معرفت تفکر نظری نیست. معرفتی که از راه تفکر نظری حاصل شود، همواره کلی است؛ در حالی‌که عرفان معرفت مشخص و جزئی است. بنابراین تمام دانش‌های عقلی، فلسفی و انتزاعی از حوزه عرفان خارجند.

فنایی اشکوری با بیان این‌که عرفان معرفت شخصی جزئی غیرحسی به شیئی معین است، برای تقریب به ذهن به بحث «خودآگاهی» اشاره و بیان کرد: انسان موجودی خودآگاه است و «من» خود را درمی‌یابد. این «من» قائم به حواس پنج‌گانه نیست و انسان نابینا و ناشنوا نیز «من» خود را می‌فهمد. همچنین این «من» حاصل استنتاج عقلی نیز نیست و با مطالعه و تفکر نیز به دست نمی‌آید، چون انسان قبل از اندیشه و تفکر «من» خود را یافته است.

وی ادامه داد: انسان با درون‌نگری مختصری درمی‌یابد که نوعی آگاهی شخصی و بی‌واسطه جزئی، غیرحسی و غیرعقلی وجود دارد که از همه آگاهی‌های او نیرومندتر است. این آگاهی نه از راه تفکر عقلانی و نه از راه ادراک حسی حاصل شده است. این آگاهی جزء جوهر نفس انسانی و عین وجود انسان و نه زائد و عارض بر آن است.

این محقق و پژوهشگر تأکید کرد: در ادراک حسی و ادراک عقلی خطا راه پیدا می‌کند، اما در خودآگاهی راهی برای خطا وجود ندارد؛ چون در خودآگاهی عالم و معلوم عین هم و دو مفهوم و دو عنوان برای یک حقیقت هستند؛ بین عالم و معلوم جدایی نیست و به قول فلاسفه غربی در این نوع آگاهی بین فاعل شناسایی و متعلق شناسایی تمایز وجود ندارد.

وی آگاهی حضوری غیرعقلی و غیرحسی انسان به شیئی غیر از خود را «معرفت شهودی» نامید و ادامه داد: قوام عرفان به معرفت شهودی و حضوری انسان به موجودی غیر از خود است. انسان وقتی می‌تواند به موجودی غیر از خود معرفت شهودی و حضوری داشته باشد که بتواند نوعی ارتباط، اتصال و یا اتحاد وجودی با آن غیر برقرار کند.

فنایی اشکوری:

عرفان تاریخی که در اسلام شکل گرفته، مصون از تأثیرپذیری از دیگر فرهنگ‌ها نبوده است و پاره‌ای از آداب و رسومی که در برخی از فرق صوفیه وجود دارد - مانند سماع و رقص، یا اطاعت مطلق از پیر و مرشد و ... - ریشه اسلامی ندارد

عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) افزود: فلاسفه ما برآنند که علت ایجاد می‌تواند معلول خود را به نحو حضوری بیابد و معلول نیز به اندازه ظرفیت، خود می‌تواند علم حضوری به علت وجودی خود داشته باشد. از همین روی است که خداشناسی را امری فطری دانسته و گفته‌اند که نوعی خداآگاهی همراه با وجود هر انسانی سرشته شده است. چون انسان معلول خداست و معلول قائم به علت است و این ارتباط، ارتباطی وجودی است.

فنایی اشکوری در تشریح این مبحث افزود: علت تمام معلول را می‌فهمد و بدان احاطه دارد، اما بالعکس، معلول بر علت خود احاطه ندارد و تنها به اندازه ظرفیت خود، با درک اتصال خود، می‌تواند شناخت ناقصی از علت خود داشته باشد و بُعد، وجه یا درجه‌ای از آن

را به نحو حضوری درک کند. عرفا در پی این هستند که عالم هستی را به نحو حضوری و شهودی - و نه صرفاً به نحو عقلی یا تجربی - بیابند.

وی عرفان را پدیده‌ای تاریخی و جهانی دانست و خاطرنشان کرد: آثار و بقایای بازمانده از تمدن‌های پیشین نشان می‌دهد که انسان‌های تمدن‌های بسیار کهن، گرایش‌ات عرفانی داشته‌اند. عرفان در ادیان هند دستکم چهارهزار سال قدمت دارد و عرفان ادیان الهی یهودیت و مسیحیت و سپس اسلام نیز قرن‌ها قدمت دارند.

این محقق و پژوهشگر با بیان این‌که حتی در خارج از چارچوب ادیان نیز عرفان وجود دارد، بیان کرد: این سخن بدان معناست که انسان‌هایی هستند که پیرو هیچ دین خاصی نیستند، ولی گرایش‌ات عرفانی دارند. از جمله این افراد می‌توان به فلوطین یا افلوپین اشاره کرد که در قرن سوم میلادی زندگی می‌کرده است. او مسیحی نبوده، اما موحد و عارف بوده و مکتب وی، بر روی عرفان علمی اسلامی بسیار تأثیر نهاده است. حتی گفته می‌شود که افلاطون نیز دیدگاه‌های اشراقی و عرفانی داشته است و اکنون در دنیای معاصر ما نیز انسان‌هایی هستند که پیرو دین خاصی نیستند، اما گرایش‌ات عرفانی دارند.

وی با بیان این‌که عرفان اختصاص به اسلام یا ادیان ابراهیمی ندارد و در همه جا بوده و هست، خاطرنشان کرد: گرایش عرفانی بدان معناست که افرادی بوده‌اند که معتقد به نوع دیگری از آگاهی از حقیقت و باطن جهان بوده‌اند که این آگاهی نه از راه تفکر نظری و مطالعه، بلکه از راه درون‌نگری و تهذیب نفس و مراقبه به دست می‌آید. این امر نشان می‌دهد که عرفان یا خدانشناسی و خداگرایی، برای بشر امری ذاتی و فطری است و در همه دوره‌ها، فرهنگ‌ها و تمدن‌ها وجود داشته است.

عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) با بیان این‌که عرفان خالص و ناب را باید در شکل اصیل و تحریف ناشده ادیان الهی جست‌وجو کرد، افزود: اگر عرفان همان دین باشد، لاجرم باید تمام دینداران عارف باشند که در واقع امر چنین نیست. برخی عرفان را گوهر دین، برخی آن را جزء دین و برخی دیگر آن را خارج از دین دانسته‌اند؛ اما به نظر بنده عرفان در واقع بُعد باطنی دین است.

وی ادامه داد: عرفان نه مساوی با دین، نه ضد دین و نه جزیی از دین، در عرض سایر اجزاء آن اعم از عقائد، اخلاق و احکام است. برخی عرفان را از آن جهت نفی می‌کنند که معتقدند، گزاره‌های دینی خارج از سه جزء عقاید، اخلاق و احکام نیستند و به همین جهت عرفان در دین جایگاهی ندارد؛ آنچه که مخالفان عرفان در این مسئله از آن غافلند این است که جزء، همیشه جزء عرضی نیست و ما می‌توانیم جزء طولی نیز داشته باشیم. یعنی دین می‌تواند بُعد طولی و درونی و باطنی نیز داشته باشد.

این محقق و پژوهشگر خاطرنشان کرد: عرفا واقع را به ظاهر و باطن/غیب و شهادت تقسیم می‌کنند. چنین تقسیمی در قرآن در آیاتی چون 171#&؛ «فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ» (الحاقة/38 و 39) و 171#&؛ «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (حجید/3) نیز مشاهده می‌شود. هر چیزی اعم از عالم، آدم، دین و... ظاهر و باطن دارد. قرآن نیز بر مبنای اخبار و احادیثی مانند 171#&؛ «وَاللَّعْنُ لِلَّذِينَ ظَهَرُوا وَبَطَنُوا وَبَطَنُوا بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ» ظاهر و باطنی دارد.

عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره):

دین لایه‌های تودرتوی ظاهری و باطنی مختلف دارد و احادیث فراوانی به این مسئله مهم اشاره کرده‌اند. انسان نیز لایه‌ای ظاهری دارد و لایه‌های تودرتوی باطنی دارد و عرفا درباره درون انسان تعبیر 171#&؛ «لطایف سبعة» را ناظر بر هفت مرتبه باطن به کار برده‌اند این محقق و پژوهشگر با تأکید بر این‌که عرفان باطن عقائد، اخلاق و احکام دین است، تصریح کرد: دین لایه‌های تودرتوی ظاهری و باطنی مختلف دارد و احادیث فراوانی به این مسئله مهم اشاره کرده‌اند. انسان نیز لایه‌ای ظاهری دارد و لایه‌های تودرتوی باطنی دارد و عرفا درباره درون انسان تعبیر 171#&؛ «لطایف سبعة» را ناظر بر هفت مرتبه باطن به کار برده‌اند.

وی افزود: عرفان باطن دین و معرفت عرفانی، رسیدن به باطن دین است. به باطن دین صرفاً نمی‌توان به واسطه کتاب فرهنگ لغت و استدلال عقلی و مانند آن رسید؛ بلکه متدولوژی خاص دیگری، متفاوت با متدولوژی علوم ظاهری دارد. بنابراین عرفان - چنان که برخی از نویسندگان تلقی کرده‌اند - رقیب دین نیست، که ما بخواهیم یکی از آن دو را برگزینیم؛ بلکه بعد باطنی دین است. تنها با چنین تفسیری با عرفان می‌توان آن را با دین جمع کرد.

عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) اظهار کرد: در خود دین ذکر شده که دین ظاهر و باطنی دارد و به باطن آن جز راسخون در علم (و نه فلاسفه و متفکران و...) راه ندارند. متدولوژی آن تهذیب نفس به معنای هماهنگ و هم‌سنخ کردن باطن وجود خود با باطن دین است و تا این هم‌سرشتی حاصل نشود، آن معرفت به دست نخواهد آمد.

وی با بیان این‌که هر دین حقی - به‌ویژه اسلام - عرفان(بُعد باطنی) دارد و با این تفاسیل، عرفان اسلامی همان بُعد باطنی اسلام

است، بیان کرد: اما این بدان معنا نیست که عرفان یا تصوف تاریخی و گفته‌ها و اندیشه‌های همه عارفان، باطن اسلام باشد و آنان هرچه گفته‌اند، صحیح باشد. عرفان تاریخی باید مطالعه و بحث و بررسی شود تا مشخص شود که چه میزان از آن با باطن دین اسلام همخوانی دارد.

فناپی اشکوری خاستگاه عرفان اسلامی را اسلام دانست و خاطرنشان کرد: این سخن بدان معنا نیست که عرفان موجود و همه دعاوی فرقه‌های عرفا و صوفیان، لزوماً از تعالیم اسلام برخاسته باشند. به‌طور اجمال می‌توان گفت که اینان همگی در اسلام ریشه دارند، ولی برخی از باور ها و آدابی که در بعضی از فرقه‌ها و گروه‌ها در عرفان و تصوف وجود دارد، از فرهنگ‌های مختلف دیگر وارد شده است.

وی اذعان کرد: عرفان تاریخی که در اسلام شکل گرفته، مصون از تأثیرپذیری از دیگر فرهنگ‌ها نبوده است و پاره‌ای از آداب و رسوم که در برخی از فرق صوفیه وجود دارد - مانند سماع و رقص، یا اطاعت مطلق از پیر و مرشد و ... - ریشه اسلامی ندارد و از فرهنگ‌های دیگر در عرفان و تصوف راه یافته است.

عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) افزود: برخی مفاهیم و آموزه‌ها نیز مانند آموزه زهد در اصل دین بوده، اما در برخی از فرقه‌های صوفیه بر آن افراط شده است. در اسلام بر اصل زهد، یعنی دلبسته نبودن بر دنیا تأکید شده، اما کناره‌گیری از زندگی خانوادگی و اجتماعی، عزلت گزیدن دائمی، رهبانیت و زندگی شاق ریاضت‌آمیز در انزوا، در اسلام جایگاهی ندارد؛ با این حال این امور در برخی از فرق صوفیه از راه مسیحیت یا عرفان هندویی راه یافته است.

فناپی اشکوری:

قوام عرفان به معرفت شهودی و حضوری انسان به موجودی غیر از خود است. انسان وقتی می‌تواند به موجودی غیر از خود معرفت شهودی و حضوری داشته باشد که بتواند نوعی ارتباط، اتصال و یا اتحاد وجودی با آن غیر برقرار کند وی با بیان این‌که ریاضت در اسلام به معنای مخالفت با نفس در حد معتدل و عدم اسارت انسان در دست هوای نفس است، به حدیث 171#& «رُبَّ عَقْلٍ اسِيرٌ تَحْتَ هَوًى أَمِيرٍ» اشاره و عنوان کرد: دین به واسطه اعمالی چون روزه می‌خواهد انسان را فرمانروای وجود خود کند و از اسارت امیال نفس برهاند و این امر کاملاً مخالف آن اعمال ریاضت‌های شاق توأم با شکنجه خارج از چارچوب دین است که به سلامتی جسمی و روانی انسان آسیب می‌رساند و در برخی از فرقه‌های صوفیه وارد شده است.

فناپی اشکوری تأکید کرد: عرفان اسلامی تاریخی از اسلام برخاسته و از فرهنگ‌های دیگر هم متأثر شده و نوآوری‌ها و بدعت‌هایی نیز در برخی فرقه‌ها ایجاد شده است. علت برخی از مخالفت‌هایی که برخی از متشرعان با اصل عرفان دارند، مشاهده همین آموزه‌های وارداتی و بدعت‌هایی است که به عرفان و معنویت اسلامی افزوده شده است.

وی در تشریح این مطلب ادامه داد: اسلام و عقل بر وجود استاد و راهنما و دستگیری وی در هر راهی - به‌ویژه راه معنوی - تأکید می‌کنند، اما این آموزه در برخی از فرقه‌های صوفیه بدانجا رسیده که انسان باید مطیع مطلق شخصی به نام مرشد یا قطب شود و هرچه او گفت - حتی خلاف صریح دین - عمل کند و در این امر نه تنها نباید اعتراض کند، بلکه حتی نباید چنین توهمی را در ذهن خود راه دهد که مرشد اشتباه می‌کند.

فناپی اشکوری افزود: به عقیده آنان مرید در دست مرشد 171#& «کالمیت بین یدی الغسال؛ مرده‌ای در دست غسال» است که از خود هیچ اراده‌ای ندارد. اصل ایده احتیاج انسان به استاد درست بوده، اما در اثر تحریف، دست‌مایه سوء استفاده‌های بسیار قرار گرفته است.